

حمله نظامی آمریکا به افغانستان

اهداف و پیامدها

به کوشش: رضا خراسانی

اشاره:

بیست و پنجم مهرماه سال جاری میزگردی با حضور اساتید علوم سیاسی و روابط بین الملل آقایان دکتر ابراهیم متقی،* دکتر محمد ستوده** و سید عبدالقیوم سجادی*** درباره «اهداف و منافع آمریکا از لشکرکشی به منطقه، آثار و پیامدهای حمله نظامی آمریکا و نیز آینده افغانستان و حکومت جایگزین طالبان» در جمع اساتید و دانشجویان در دانشگاه باقرالعلوم(ع) برگزار شد که خلاصه آن در ذیل ارائه شده است.

□ سجادی: حادثه یازدهم سپتامبر، از نظر پیامدها و آثار به حوزه جغرافیایی خاصی محدود نماند، به ویژه بازتاب اساسی را در خاورمیانه - که از دیر زمان محل مناقشات و تعارضات قومی، نژادی بوده، - داشت؛ اما آنچه مورد نظر و محل بحث است اهداف و منافع آمریکا در منطقه است. هر چند آمریکایی‌ها هدف اصلی خود از این تهاجم را مقابله با تروریسم و حامیان آن معرفی کردند، اما با

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران. ** استادیار علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم(ع).

*** دانش آموخته حوزه علمیه قم، دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی و عضو هیأت علمی دانشگاه باقرالعلوم(ع).

توجه به آرایش نظامی آمریکا در منطقه و حجم لشکر کشی آن به منطقه این امر با پرسش‌هایی روبه روست: آیا هدف آمریکا براندازی حکومت طالبان به عنوان حامی تروریسم یا سازمان القاعده است یا هدفی فراتر از این را تعقیب می‌کند؟ نکته دیگر این که آینده افغانستان و حکومت آلترناتیو طالبان چه خواهد بود. با ذکر این مقدمه، سؤال اول را از دکتر متقی می‌کنم که حمله آمریکا تا چه اندازه با تئوری نظم نوین جهانی ارتباط دارد؟ به عبارت دیگر، آیا اقدامات نظامی آمریکا را می‌توان ادامه روندی تلقی کرد که در آغاز دهه ۱۹۹۱ تحت عنوان نظم نوین جهانی مطرح شد؟

□ دکتر متقی: در سال ۱۹۹۱ وقتی نظم نوین جهانی مطرح می‌شود، رویکرد اصلی آمریکا حوزه اروپاست؛ به عبارت دیگر، دومین انقلاب اروپا بعد از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، در اروپای شرقی شکل گرفت، به طوری که تمامی کشورهای توتالیتار اروپا که تحت اقتدار شوروی قرار داشتند طی سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۰ کارآمدی خودشان را از دست دادند؛ بنابراین نظم نوین جهانی در شرایطی شکل می‌گیرد که اروپای شرقی در فضای دموکراتیزاسیون واقع شده است. بر همین اساس است که دل مشغولی اصلی آمریکا بعد از حوزه اروپا، متوجه کشورهای پیرامونی می‌شود؛ به عبارت دیگر، اگر نظم نوین جهانی را نگاهی کلان برای اداره امور جهانی بدانیم و اگر شاخص‌های نظم نوین جهانی را در مورد آزادی، حقوق بشر، دموکراتیزاسیون، ایجاد صلح و عدالت در محیط بین‌المللی به ویژه در اروپا تلقی کنیم، رویکردهایی که در سال ۲۰۰۱ مطرح می‌شود نقطه تکمیلی وضعیتی است که ده سال قبل از آن مطرح شده است.

آمریکا اگر چه دارای هژمونی در جهان بود، اما با چالش‌های جدی از سوی نیروهای فراملی و نیروهای درون ساختاری رو به رو بود. ویژگی‌های یک کشور هژمون که آمریکا در دهه ۱۹۹۰ از آن برخوردار بود، عبارتند از:

- ۱- کنترل بازیگران بین‌المللی در راستای اهداف مورد نظر خود؛
- ۲- کنترل حوادث بین‌المللی به نحوی که بهترین مطلوبیت را برای آنها در بر داشته باشد؛
- ۳- کنترل منابع، چون کشور هژمون بدون توجه به منابع نمی‌تواند جایگاه لازم برای ایفای نقش را داشته باشد.

علی‌رغم این که آمریکا در دهه ۱۹۹۰ دارای این سه کار ویژه بود، اما با پدیده‌ای تحت عنوان «چالش نیروهای پیش‌بینی نشده و نیروهای فرو ملی» مواجه شد، که آمریکا برای تثبیت موقعیت خود می‌باید با چالش‌های مربوط به نظام جهانی و منطقه‌ای نیز مقابله مؤثری می‌کرد. پس از پایان یافتن چالش‌های بین دو قطب در آغاز دهه ۱۹۹۰، در چنین فضایی، دشمنان کم‌شدت ظهور پیدا کردند. حتی «تروریسم» را می‌توان به عنوان نیروی چالشگر مطرح کرد. تروریسم مربوط به جهان سوم یا جهان اسلام نیست، بلکه در همه جا، از جمله آمریکا و اروپا شکل گرفته است، به نحوی

که امروزه توان تخریبی نیروهای تروریستی ای که در غرب شکل گرفته‌اند بیش از توان تخریبی تروریست‌ها در جهان سوم است. امروز فضایی شکل گرفته که هژمونی آمریکا نه تنها در خارج، بلکه در داخل کشور آمریکا هم با چالش رو به روست؛ امروزه انتظارات آمریکا بیش از توانمندی‌های آن است و طبیعی است که در چنین شرایطی در پی رفتارهای ماجراجویانه می‌رود.

پدیده تروریسم را باید در کنار پدیده‌هایی چون شبکه‌های مافیایی، گروه‌های گانگستری، تجارت انسان و مواد مخدر در نظر گرفت، چون تمام اینها در مقابل نظم نوین جهانی جبهه‌گیری می‌کنند. نظم نوین جهانی مبتنی بر نوعی جهان گرایی است که در آن باید دولتی قوی وجود داشته باشد تا بتواند فضای لازم را برای تثبیت هنجارهای واحد در حوزه‌های مختلف جهان تحقق ببخشد؛ اما امروزه جدال‌های درون ساختاری آمریکا در فضایی در حال گسترش است که بر اساس آن حتی هویت دولت فدرال به چالش کشیده می‌شود.

نگاه دیگری نیز در این قضیه وجود دارد و آن رویکرد امنیتی است؛ نگاهی که جمهوری خواهان در انجام دادن آن مهارت بیشتری نسبت به دموکرات‌ها دارند این نگاه مبتنی بر دشمن سازی و فضا سازی است؛ بدین معنا که آمریکا بعد از فروپاشی شوروی، چیزی را برای دشمن تراشی نداشت، بلکه نگاه پوزیتیویستی داشت؛ اما با پیدایش نیروهای چالشگر بین المللی و درون ساختاری، همه نخبگان آنها به این نتیجه رسیدند که نیازمند «استراتژی دشمن سازی» هستند؛ استراتژی که آمریکایی‌ها ۴۵ سال در دوران جنگ سرد اول و دوم پی‌گیری کردند، چون این استراتژی منجر به وحدت نظر جامعه آمریکا در مقابل تهدید شناخته شده یا نشده می‌شد. در شرایط جدید باید دشمن جدیدی به مردم آمریکا معرفی می‌شد تا افکار عمومی از سیاست‌های دولت حمایت کنند. قبل از این روند، روندهای ضد فدرالی ظهور پیدا کرده بود، در حالی که فضای جدیدی ایجاد می‌شود که در راستای آن افکار عمومی آمریکا از دولت حمایت کنند.

در نتیجه حوادث اخیر یک واکنش در برابر عدم موفقیت نظم نوین جهانی و تثبیت روند جهانی شدن تلقی می‌شود و حوادث اخیر در چارچوب همگرا کردن جامعه آمریکا و ایجاد انسجام فکری و رفتاری آنها برای مقابله با تهدیدات موهوم تحلیل می‌شود، چون آمریکایی‌ها می‌دانند در وضعیت موجود نه تنها نتوانسته‌اند نظم نوین جهانی را تحقق بخشند، بلکه یک گام به عقب برگشته‌اند، یعنی در فضای جنگ سرد قرار گرفته‌اند که در این جنگ، فرا روی آمریکا نیروهای کم شدت قرار دارند؛ نیروهایی که می‌توان آنها را در چارچوب معادله «جمع جبری بی‌نهایت کوچک‌ها» مطرح کرد؛ اینها نیرویی را ایجاد می‌کنند که می‌تواند قدرت هژمونی را تسخیر کرده و موقعیت آن را از بین ببرد.

□ سجادی: با توجه به سخنان دکتر متقی، قسمت عمده بحران جاری ریشه در داخل آمریکا دارد و آمریکا با یک بحران مشروعیت رو به روست که هژمونی آن را تهدید می‌کند؛ از سویی، بر

اساس برخی نظریات، آمریکا در تحولات اخیر تلاش می‌کند برای اعاده سیادت و کسب پرستیژ بین المللی و جبران شکست حیثیتی خود در حادثه اخیر، اقداماتی را در منطقه انجام دهد. فرافکنی بحران به خارج از آمریکا، از دیگر تحلیل‌هایی است که در این زمینه ارائه شده است؛ بنابراین آمریکا می‌تواند با توجه به شرایط موجود از طریق فشارهای نظامی و کنترل کشورها، هژمونی همه جانبه خود را تحقق ببخشد. آقای دکتر ستوده، دیدگاه حضرت‌عالی در این باره چیست؟

□ دکتر ستوده: در حادثه اخیر، آمریکایی‌ها یک سری از اهداف خود را اعلام کردند و برخی دیگر را اعلام نکردند. عمده‌ترین مسأله همان اهداف اعلام نشده است که واقعاً چیست؟ و چه پیامدهایی برای ایران دارد. در مورد حادثه اخیر دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی حادثه را با دید توطئه می‌نگرند، طالبان و بن لادن را دست ساز خود آمریکا می‌دانند، چون این دو در مقابله با ارتش سرخ از آمریکا کمک می‌گرفتند؛ اما این تحلیل با دید عقلانی خیلی بعید است، ولی این مسأله را می‌توان چنین تحلیل کرد، زمانی که ارتش سرخ به افغانستان حمله کرد، دکترین کارتر مبنی بر تشکیل نیروهای واکنش سریع مطرح شد که حوزه فعالیت آنها شامل ایران، پاکستان، افغانستان، شمال افریقا (مصر)، حوزه دریای سرخ و برخی کشورهای حوزه خلیج فارس می‌شد و این ادعای تونی بلر که می‌گوید ما افغانستان را فراموش کردیم انحراف افکار است، بلکه هدفشان جلوگیری از رشد حرکت‌های بنیادگرایی اسلامی و نیز جلوگیری از تقویت روسیه است؛ بنابراین حمله به افغانستان در راستای دکترین کارتر است که در این شرایط، آمریکا با ایجاد یک جنگ روانی در صدد کسب منافع خود است.

آمریکا بعد از فروپاشی شوروی با موانعی روبه روست که هژمونی اقتصادی آن را زیر سؤال برده است، زیرا با یک افول اقتصادی مواجه شده که در صدد جبران آن بر آمده است؛ در این راستا خطری را تحت عنوان «تروریسم» مطرح کرده و این مسأله می‌تواند سال‌ها برای آمریکا ابزار مناسبی جهت دست‌یابی به اهداف باشد.

□ سجادی: در یک جمع بندی مختصر می‌توان اهداف لشکر کشی آمریکا به منطقه و حمله به افغانستان را چنین برشمرد:

- ۱ - ایجاد حکومت مورد نظر در افغانستان و کنترل ایران، روسیه و چین از طریق یک پایگاه نظامی در شرق ایران؛
- ۲ - دست‌یابی به منابع انرژی آسیای میانه و انتقال لوله نفت و گاز؛
- ۳ - جلوگیری از گسترش و نفوذ اسلام انقلابی در آسیای میانه؛
- ۴ - تثبیت موقعیت بین‌المللی آمریکا در منطقه از طریق به اجرا گذاردن سیاست کنترل کننده نسبت به بن لادن و شبکه القاعده.

جناب آقای دکتر متقی به نظر حضرت عالی، با توجه به اهداف یاد شده، آینده افغانستان و حکومت جایگزین طالبان به چه صورت خواهد بود، به نحوی که بتواند از طرفی منافع آمریکا و از سوی دیگر منافع کشورهای همسایه مثل پاکستان، ایران، هند، چین و روسیه را تأمین کند؟

□ **دکتر متقی:** آینده حکومت در افغانستان به نتیجه جنگ و نیروهای مشارکت کننده علیه طالبان بستگی دارد. نکته قابل توجه این است که عملیات آمریکا علیه طالبان و بن لادن را نباید نمادی از نگاه بر اندازنده حکومت افغانستان تلقی کرد؛ چه هیچ مقام رسمی آمریکا حرف از تغییر حکومت نزده است. در این شرایط اسم عملیات در یک فضای تبلیغاتی تحت عنوان عملیات علیه ترور تداعی می شود، یعنی آمریکا نگاه مقابله جویانه ندارد. به همین دلیل طالبان در آینده سیاسی افغانستان به طور اجتناب ناپذیر نقش خواهد داشت، چون اولاً، حوزه های اصلی و گسترده جغرافیایی را در دست دارد؛ ثانیاً، از مشروعیت گروه قومی «پشتون ها» برخوردار است؛ ثالثاً، در افغانستان نگاه بنیادگرایانه به مذهب امری جدی است؛ در نتیجه طالبان نقش اساسی خواهند داشت.

□ **سجادی:** تونی بلر اعلام کرده که عمر حکومت طالبان تمام شده و تحمل آن دشوار است و آخرین اظهارات مشرف و پاول هم دال بر این نکته است که عمر حکومت طالبان به سر آمده و این نشان دهنده این است که در سیاست خارجی پاکستان یک تحول جدی به وجود آمده است.

□ **دکتر متقی:** وقتی صحبت از طالبان می شود، منظور دویست یا سیصد نفر اداره کننده حکومت طالبان نیست، بلکه طالبان به عنوان یک جنبش نژادی، قومی، مذهبی و مجموعه ای که دارای پایگاه اجتماعی هست تلقی می شود؛ از این رو آمریکایی ها این عقلانیت را دارند که خودشان را در مقابل نیروهایی که دارای موقعیت اجتماعی عمومی هستند قرار ندهند؛ چه بسا با دستگیری یا کشته شدن عده ای از اینها، فضا برای ظهور گروه های دیگری آماده شود.

(در مورد آینده افغانستان) خیلی ها خوش بینانه از بازگشت محمد ظاهر شاه صحبت می کنند؛ اما ظاهر شاه اگر قدرت اجتماعی لازم را داشت، هیچ گاه در سال ۱۹۷۳ به دست پسر برادر و داماد خودش از قدرت خلع نمی شد، ولی نکته ای که باید به آن توجه کرد این است که اولاً، دولت ها چقدر قدرت نظامی دارند و ثانیاً، احزاب و گروه های سیاسی به چه میزان نیرو و موقعیت اجتماعی دارند، طالبان در آینده افغانستان نقش خواهد داشت، اما رویکردهای بنیادگرایانه آنها دیگر نمی تواند وجود داشته باشد و این قدرت را ندارند که روندهای اجتماعی گذشته را اعاده کنند، چون فضای اجتماعی و ذهنی برای اداره امور اجتماعی تغییر پیدا می کند؛ بنابراین رویکرد «طالبانیسم» در افغانستان و مجموعه هایی که مبتنی بر دین گرایی و تأثیر دین بر سیاست هستند و نیز مجموعه هایی که وفاداری خودشان را به طالبان اعلام داشته اند باقی خواهد ماند، و همان گونه که ساخت قدرت در عراق بعد از جنگ ۱۹۹۱ ادامه یافت، به همان ترتیب نیروهای اجتماعی و طالبان در آینده افغانستان مشارکت

خواهند داشت؛ البته ساخت دولت آینده افغانستان، فراگیر خواهد بود، یعنی طالبان از یک قدرت ۹۵ در صدی به یک قدرت چهل در صدی کاهش خواهد یافت؛ به عبارتی، از یک طرف نیروها جایگزین می‌شوند و از سوی دیگر، سطح قدرت تقلیل پیدا می‌کند و در نتیجه مجموعه‌های مربوط به نیروهای شمال و گروه‌های وابسته به ایران یا گروه‌های شیعی از مصونیت و جایگاه مطلوب‌تری برخوردار خواهند بود؛ اما رویکرد دولت جدید، دینی نخواهد بود، بلکه رویکردی عملگرایانه خواهد بود که مذهب صرفاً به عنوان یک ابزار جهت تطبیق با روحیه و فرهنگ جامعه افغانستان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

□ سجادی: در خصوص حکومت آینده افغانستان، به طور کلی سه بدیل تصور می‌شود که از سه منبع حمایت می‌شوند:

- ۱ - طیفی از جبهه شمال و ربانی حمایت می‌کنند، مانند ایران، روسیه و هند؛
- ۲ - برخی از طالبان معتدل حمایت می‌کنند، نظیر پاکستان و احتمالاً آمریکا و انگلیس؛
- ۳ - طیفی از حلقه ظاهر شاه و بوروکرات‌های افغانی مقیم غرب حمایت می‌کنند، مانند اتحادیه اروپا.

بنابراین تعارض میان حامیان آنها وجود دارد، پرسشی که به صورت جدی در مورد ایران مطرح است این که ایران چه جایگاهی در آینده افغانستان خواهد داشت؟

□ دکتر ستوده: در مورد ساختار آینده افغانستان باید گفت با ورود آمریکا به منطقه و افغانستان، حتماً حقی را برای خودش ایجاد می‌کند، چه خود را منجی تلقی می‌کند. هر چند آنها اعلام کردند که دنبال دولت فراگیر هستند، اما این توهم است، بلکه آمریکایی‌ها برنامه‌هایی را مد نظر دارند و با عدم درگیر شدن روسیه، حضور آمریکا همه جانبه خواهد بود و در چیدن مهره‌های حکومتی نقش مهمی ایفا خواهد کرد، ولی سیاست جمهوری اسلامی ایران در خصوص بحران افغانستان مبتنی بر استراتژی بی‌طرفی فعال است که مناسب هم است. مسأله مهم برای ایران این است که بتواند در ایجاد حکومتی فراگیر با کمرنگ شدن نقش قدرت خارجی گام بردارد.

□ سجادی: تحولات اخیر در منطقه و افغانستان تا چه اندازه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ و آیا می‌توان سیاست بی‌طرفی فعال را تأمین‌کننده اهداف و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان دانست؟ در حالی که عده‌ای از کارشناسان و تحلیل‌گران مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای با توجه به اولویت تهدید زدایی در سیاست خارجی ایران، از سیاست خارجی‌ای حمایت می‌کنند که بتواند تهدیدات حادثه علیه ایران را کاهش دهد و در نتیجه از سیاست بی‌طرفی فعال دفاع می‌کنند. در مقابل، عده‌ای با توجه به امکانات و زمینه‌ها و هزینه‌های جمهوری اسلامی ایران در افغانستان، تأمین منافع ملی را در گرو اتخاذ سیاست خارجی فعال و پویا می‌دانند و

سیاست بی‌طرفی را فاقد بالندگی لازم دانسته و به نقد می‌کشند. آقای دکتر متقی، نظر حضرت‌عالی در این زمینه چیست؟

□ دکتر متقی: سیاست رسمی ایران در مورد بحران افغانستان بی‌طرفی فعال اعلام شده است؛ اما معتقدم نه سیاست و الگوی رفتاری ما مبتنی بر بی‌طرفی بوده و نه جلوه‌های فعال دیپلماتیک داشتیم. وقتی ایران عملیات نظامی را محکوم می‌کند، این امر به منزله بی‌طرفی تلقی نمی‌شود؛ بی‌طرفی یعنی این که نگاه شما در مورد نوع رفتارهایی که انجام می‌شود و نتیجه‌ای که حاصل می‌شود کاملاً بی‌طرف باشد، و حمایت عملی و لفظی و یا هر اقدامی را که منجر به تغییر موازنه می‌شود انجام ندهید. به این دلیل دیپلماسی کشور ما فعال نیست، چون فعالیت را در مصاحبه مطبوعاتی نمی‌دانم به علاوه یک عنصر بی‌طرف نمی‌تواند نقش فعالی داشته باشد، زیرا فعال بودن یعنی این که ایران در مورد افغانستان چارچوبه‌هایی دارد که دیگران را از طریق دیپلماسی، اعطای امتیاز و یا از طریق رفتارهای متقابل، با خود متقاعد سازد.

وضعیت امروز ما همانند بسیاری از بحران‌های منطقه‌ای که وجود داشته، وضعیت بی‌برنامگی است؛ به عبارت دیگر، ما در مورد علل شکل‌گیری مسأله، اهداف طرف‌های درگیر و روندهای آینده در یک وضعیت بی‌تحلیلی قرار داریم. هر زمان که ایران استراتژی بی‌طرفی را اتخاذ کرد، نتیجه مثبت نگرفت و دچار انفعال شد؛ بنابراین استراتژی بی‌طرفی را هیچ وقت در راستای منافع ملی نمی‌دانم. و هیچ کشوری در هیچ بحرانی نمی‌تواند بی‌طرف فعال باشد، زیرا بی‌طرفی نمی‌تواند با فعال بودن هماهنگ باشد. برخورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی با آنها مبهم است، همان گونه که برخورد آنها با ما مبهم خواهد بود. به طور کلی در دوران بحران هیچ وقت اتخاذ سیاست دوگانه نمی‌تواند نتایج مطلوبی را ایجاد کند؛ اما هیچ سیاستی هم مطلوب‌ترین وضعیت نخواهد بود، چه هر سیاستی هزینه و سودمندی خاصی دارد؛ بنابراین نگاهی که باید جمهوری اسلامی داشته باشد این است که معادله‌ای ایجاد کند که سودش برای آینده امنیت و اقتدار ما بیشتر است و روندی که تاکنون در مورد ما ادامه پیدا کرده است روندی مطلوب در جهت تحقق منافع ملی نیست؛ اما آن روندی که در افغانستان ایجاد شده، خود به خود مطلوبیت را در مورد کاهش تهدیدات اطراف مرزها برای ایران ایجاد کرده است، چون امروز تهدید طالبان کاهش می‌یابد.

□ سجادی: آقای دکتر ستوده، با توجه به نقد جناب دکتر متقی، به نظر می‌رسد در تلقی ایشان سیاست بی‌طرفی فعال نه مبنای تئوریک دارد و نه از نظر عینی تأمین‌کننده منافع ایران است، به نظر شما آیا از نظر تئوریک بی‌طرفی فعال می‌تواند دارای پایه‌های مستدل و منطقی باشد؟ و چطور می‌تواند این سیاست در قبال تحولات جاری (حمله آمریکا به افغانستان) بهترین گزینه باشد؟

□ دکتر ستوده: مخالف دیدگاه دکتر متقی مبنی بر نفی بی‌طرفی فعال هستیم. بی‌طرفی فعال در

حادثهٔ اخیر بدین معناست که جمهوری اسلامی نه از طالبان و بن لادن حمایت خواهد کرد و نه از آمریکا، بلکه در قبال هر دو بی طرف است؛ اما برای کنترل بحران و حل مسأله فعال است؛ البته این ابهام وجود دارد که چطور باید نقش ایفا کند، که این مسأله بر می گردد به دستگاه سیاست خارجی ایران. اتخاذ سیاست بی طرفی فعال، ایران را از برخی خطرهای نجات داده است؛ برای نمونه در زمان جنگ دوم خلیج فارس، استراتژی بی طرفی فعال، موجب حفظ منافع ملی شد. بنابر این ایران باید در قبال منافع ملی خود حساس باشد و سیاست مشخصی را دنبال کند و در مورد آینده هم باید گفت که راهی که تاکنون رفته به نفع جمهوری اسلامی بوده و از لحاظ علمی و مبانی تئوریک مشکلی ندارد. □ سجادی: از مجموع دیدگاه‌ها به این جمع بندی می‌رسیم که سیاست بی طرفی فعال برای کشوری که در صدد تأثیر گذاری بر تحولات منطقه‌ای است هیچ گاه سیاست مطلوبی نیست؛ اما با توجه به وضعیت جاری در منطقه و وضعیت سیاسی ایران در منطقه که جمهوری اسلامی ایران بیشتر در صدد کاهش تهدیدات امنیتی است، می‌توان گفت سیاست بی طرفی فعال می‌تواند سیاست ممکن تلقی شود و تا حدی تأمین کننده منافع ملی ایران از این منظر (از نظر تهدید زدایی) باشد.